

آدم، بشر و انسان در قرآن کریم

مهدی عصاره

تعالیم عالیة اسلام روشی علمی و عملی برای زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی آدمی است. این تعالیم به شکلی طرح ریزی شده‌اند که در تمامی زمینه‌ها الگوهای لازم را در اختیار مسلمانان قرار می‌دهد و اصیل‌ترین این الگوها، الگوی رشد و تعالی فرد است که در قرآن کریم برای همیشه و همه کس ثبت شده و از این رو است که امام راحل (قدس سره) فرموده‌اند: قرآن غنی‌ترین کتاب‌های عالم است در تربیت، منتها متخصص لازم دارد.^۱

به بیان دیگر، قرآن مجید کتابی است که خداوند، در آن با بیان خود، که درست‌ترین و کامل‌ترین بیان‌ها برای تشریح آدمی است، به روشن ساختن حقیقت، روش و نهایت امر آدمی پرداخته است لذا بیان «قرآن مبین» مطمئن‌ترین بیان‌ها در آنچه به آدمی مربوط است؛ بوده، هست و خواهد بود.

ما در این مقاله بر این امر تکیه کرده‌ایم و همچون مقالات «قرآن کریم و زبان شناسی» (بینات شماره ۳۰) و «عام و سنه در قرآن کریم» (بینات شماره ۳۲) با کمک علوم زبان شناسی و معنی شناسی که در این دو قرن بسیاری از معضلات فهم زبان را برطرف کرده‌اند، به شناخت اولین و مهم‌ترین عامل تربیت نوع خود یعنی «تعریف آدم و اسامی مربوط به آن» پرداخته تا شاید هم از این طریق به آگاهی‌مان از خود افزوده شود و هم در بخشی از آشفتگی‌های موجود در فرهنگ‌های لغت فارسی، و حتی عربی! و تفاسیر قرآن کریم به جمع‌بندی برسیم.

در قرآن کریم به اسامی و کلماتی برمی‌خوریم که بر اولین فرد از نوع ما و همچنین فرزندان‌ش که ما باشیم، اطلاق می‌شود. این اسامی و کلمات با توجه به دفعات تکرار آن‌ها

عبارتند از: آدم (۱۷) بنی آدم (۷) ذریة آدم (۱) بشر (۳۶) بشرین (۱) نفس (۷۳) و آنفس و مشتقات آن‌ها به تعداد زیاد، انسان (۶۵) انسیاً (۱) و جمع‌های آن: أناس (۵) آناسی (۱) انس (۱۸) و الناس به تعداد زیاد.

از قدیم الایام در فرهنگ‌های لغت و دایرة المعارف‌ها، این کلمات در کنار هم نشسته‌اند و هم دیگر را معنی کرده‌اند و در اکثر موارد در برابر هم نهاده شده‌اند. به عنوان نمونه در «فرهنگنامه قرآنی» ذیل کلمه‌ی انس: آدمیان آمده است.^۲ و یا ذیل بشر: آدمی قرار گرفته است^۳ که چندان درست به نظر نمی‌آید چرا که در کتاب «غلط نویسیم» ذیل آدم/آدم‌ها می‌خوانیم:

آدم در عربی اسم خاص است و فقط به حضرت آدم ابوالبشر اطلاق می‌شود. بعضی از فضلا استعمال این کلمه را به معنای «انسان» غلط می‌دانند و توصیه می‌کنند به جای آن «آدمی» یا «آدمیزاده» و در جمع «آدمیان» یا «آدمیزادگان» گفته شود، اما در فارسی امروز [منظور دهه هفتاد و هشتاد هجری شمسی -]، «آدم» را مرادف «انسان» به کار می‌برند و به «آدم‌ها» جمع می‌بندند و اشکالی ندارد.^۴

و نیز در فرهنگ فارسی (الفبای - قیاسی) ذیل «آدم» می‌خوانیم:

۱. انسان نخستین ۲. (جانو) هر یک از افراد خانواده آدمیان ۳. انسان خوب؛ که به فضایل انسانی آراسته است. ۴. شخص، کس.

همچنین در همین فرهنگ ذیل «آدمیت» به این توضیح برمی‌خوریم:

با اینکه در واژه‌های «آدمیت»، «بشریت» و «انسانیت» تشابه معنایی زیادی دیده می‌شود، اما زبان فارسی امروز [منظور دهه هشتاد و نود هجری شمسی -] در کاربرد آن‌ها تفاوت‌هایی قایل می‌شود: معمولاً «بشریت» بیانگر جهان مادی و اجتماعات بشری است در حالی که انسانیت (بیشتر ادبی) و آدمیت (کمتر ادبی) معمولاً معنای «خوبی» دارند.^۵

حال جا دارد از خود سؤال کنیم آیا این اسامی و کلمات که با این بسامد زیاد و با صور مختلف در قرآن مجید آمده‌اند به یک معنی هستند و یا بوده‌اند؟! هر چند بسیاری از بزرگان بر این عقیده بوده‌اند و یا باشند!^۶

همان طور که گفتیم زبان و بیان قرآن، زبان و بیان علمی اسلام است و نه تنها بر یک زمان خاص و محدود، بلکه بر تمامی زمان‌ها قابل تسری است. تصور راقم این سطور،

چیزی جز این نیست که قرآن مجید زبان مشترک اعراب را که آمیزه‌ای از زبان عربی و سایر زبان‌های اقوام همجوار عربستان بوده، در خود جاودانه کرده آن هم نه تنها با معانی متداول آن عصر؛ بلکه گاهی با معانی جدیدی که قرآن کریم در حقیقت بیان‌کننده آن‌ها برای ما بوده است. پس در قرآن مجید می‌توان در پی دو دسته معنی گشت:

۱) معانی متداول کلمات که خود از یک منظر به دو دسته قاموسی و اصطلاحی تقسیم

می‌شوند.

۲) معانی جدیدی که شاید دسته بندهایی نیز داشته باشند.

ابتدا به بخش اول مطلب یعنی تاریخ و معانی متداول کلمات می‌پردازیم:

الف - آدم: آرتور جفری می‌نویسد:

واژه‌ای عبری - یهودی است و در قرآن همیشه به عنوان نام یک فرد به کار می‌رود و

هرگز مانند واژه عبری و فینقی... به معنای انسان به مفهوم عام به کار نمی‌رود؛ هر چند

ترکیب بنوآدم [بنی آدم] در سوره ۷ [اعراف] تا حدی به این معنا نزدیک است. ۷

ب - بَشَر: آرتور جفری ذیل بَشَر در این باره می‌نویسد:

صورت ابتدایی بَشَر به معنای پوست کردن، و سپس رویه چیزی را برداشتن، مثلاً

صاف و هموار کردن، در قرآن به کار نرفته، هر چند در ادبیات قدیم عربی استعمال

شده است. از این ماده، ما واژه بَشَر به معنای پوست، و سپس گوشت را داریم.

مؤلف سپس با آوردن نمونه واژه‌هایی از سریانی، عبری و اکدی به این نتیجه می‌رسد که

به آسانی می‌توان معنای انسان را از آن فهمید و ادامه می‌دهد: بَشَر در این معنا مکرر در قرآن

به کار رفته است و اضافه می‌کند که به عقیده ارنس اصل کلمه آرامی است. ۸

ولی دکتر بدره‌ای که مترجم کتاب «واژه‌های دخیل...» است، در بخش یادداشت‌ها

می‌نویسد:

این از آن مواردی است که مؤلف هزوارش یک واژه ایرانی را با صورت آرامی آن یکی

گرفته است... باری این واژه آرامی هیچ ربطی به بَشَر که به معنای بشارت دادن و خبر

خوش آوردن است و در قرآن به کار رفته است ندارد. [و با] معنای «جسم و گوشت»

معادل است نه چنانکه مؤلف تصور کرده است. ۹

در خصوص مطلب بالا، باید به این مسئله توجه داشت که در اینجا به مسئله چند معنایی

یک واژه برنمی‌خوریم بلکه با موردی از مسئله تشابه یعنی کلمه‌هایی که هم آوا و هم نویسه ولی دارای معانی مختلف هستند، روبرو هستیم. این مسئله گاهی آن چنان بغرنج می‌شود که بعضی زبان‌شناسان مسئله چند معنایی را بهتر می‌پذیرند تا مسئله تشابه را!

ج - انسان: دکتر سید ضیاء الدین سجادی در کتاب «انسان در قرآن کریم» می‌نویسد: انسان واژه‌ای عربی، اسم جنس (عام) برای مذکر و مؤنث و جمع و مفرد یکسان به کار می‌رود، در کتب لغت عموماً در ماده «انسان» نوشته شده، در زبان‌های قدیم سامی مانند آرامی و عبری نیز همین ریشه را دارد چنانکه در آرامی «اناس = enas = آدمی» و در عبری « enos و anasim = مردمان» آمده است.^{۱۱}

ایشان این مطلب را از فرهنگ هزوارش‌های پهلوی نقل کرده‌اند.^{۱۱} بدین ترتیب ملاحظه می‌شود اسامی «آدم» از زبان عبری مورد تکلم یهودیان عربستان، و «بشر» از زبان فارسی هرچند که سامی الاصل باشد. و «انسان» از زبان‌های قدیمی عرب اخذ شده‌اند و هنگامی که قرآن کریم نازل شده، در میان اعراب و در زبان مشترک آن‌ها که همان زبان شاعران و فصحای آنان بود، رواج داشته همان‌طور که دکتر بدره‌ای به آن اشاره کرده و آن را «همان عربی فصیحی» یا «عربی فصیح» و به گفته قرآن مجید «عربی مبین» دانسته‌اند.^{۱۲}

با این همه، باز هم باید سؤال کرد آیا ورود اسامی «آدم» و «بشر» به زبان عربی و قرار گرفتن آن‌ها در کنار «انسان» همانند «صراط و سبیل» عربی که در کنار «طریق» قرار گرفته‌اند،^{۱۳} به این معناست که معنی هر سه کلمه یکی است؟! که اگر چنین بود به گفته دکتر محمد حسین جعفری سهامیه استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران «یکی از آن دو کلمه [و در اینجا سه کلمه] مترادف ضرورت وجود خود را از دست داده به تدریج از واژگان زبان حذف می‌گردید.»^{۱۴} ولی در قرآن مجید این چنین اتفاقی رخ که نداده بر عکس، از این اسامی به شیوه‌های گوناگون و برای نامیدن موارد خاص استفاده شده است که اگر این‌طور نباشد به بعضی از اصول اثبات معجزه بودن قرآن مجید از جمله نظم و تحریف ناپذیری آن خدشه وارد می‌شود.

تا اینجا بدین نتیجه می‌رسیم که این اسامی و کلمات مترادف و هم معنا نباید باشند و هر کدام کاربرد خاصی باید داشته باشند با این برداشت، و انجام تفحص در قرآن کریم می‌توان به معنی آن‌ها پی برد چون در علم معنی‌شناسی جدید بهترین راه یافتن معنی واژه‌ها دقت در کاربرد آن‌ها در جملات مختلف است و نه برعکس.^{۱۵}

از طرف دیگر، روابطی از لحاظ مفهومی (معنایی) بین کلمات وجود دارند که نباید آن‌ها را از نظر دور داشت که عبارتند از: ۱. مترادف ۲. تضاد ۳. ناسازگاری ۴. هم‌شکلی ۵. هم‌آوایی ۶. چند معنایی ۷. شمول ۱۶.
در توضیح گوئیم:

۱. دانستیم که کلمه کاملاً مترادف در زبان وجود ندارد چون هیچ فارسی‌زبانی بعنوان مثال، بافت سمت چپ را نخواهد پذیرفت:

غذای سرخ کردنی غذای قرمز کردنی^{۱۷}

۲. بین کلمات آدم، بشر و انسان رابطه تضاد برقرار نیست لذا این رابطه به بحث ما مربوط نخواهد بود.

۳. رابطه ناسازگاری هنگامی ظاهر می‌شود که دو یا چند واژگ عضو یک حوزه معنایی باشند اما فرض یکی مستلزم استثناء کردن بقیه باشد. برای مثال سبز، زرد، قرمز و... همگی عناصر عضو حوزه معنایی رنگ می‌باشند و لکن نمی‌توان از پدیده‌ای سخن گفت که در آن واحد سبز و قرمز باشد.^{۱۸}

۴. رابطه هم‌شکلی را می‌توان در کلمه «شیر» در زبان فارسی دید که به بحث ما مربوط نیست.

۵. رابطه هم‌آوایی را نیز می‌توان بین کلمات «خوار» و «خار» دید که معنایی یکسان ندارند ولی در تلفظ یکسان هستند.

۶. چند معنایی: به روابط موجود میان عناصر معنایی اشاره ندارد بلکه به یک واژگ اطلاق می‌شود. اگر آن واژگ دارای چندین مفهوم نزدیک باشد. مانند نوک در نوک جوجه، نوک مداد، نوک قلم، نوک چاقو.^{۱۹}

در این مقاله به تفحص در وجود و عدم چند معنایی بین اسامی «آدم، بشر و انسان» خواهیم پرداخت.

۷- شمول: این رابطه هنگامی برقرار خواهد بود که واژگ X، گونه یا مورد خاصی از واژگ Y باشد برای مثال گل سرخ مورد خاصی است از گل؛ و کودک مورد خاصی است از آدم.^{۲۰} به این مورد هم خواهیم پرداخت.

در کنار هفت مورد بالا در ساخت لغوی زبان، مبحث مهم دیگری وجود دارد که توجه به

آن در این مقاله بسیار مهم می‌نماید و آن «مبحث حوزه معنایی» است.

در «نظریه حوزه معنایی» میان عناصر واژگانی یک زبان روابط معینی کشف می‌شود. طبق این نظریه، واژگان یک زبان در حوزه‌های لغوی یا مفهومی سازمان می‌یابند و اقلام داخل هر حوزه نسبت به هم از ساختار لغوی منسجمی برخوردارند. فردنیان دو سوسور، پدر زبان شناسی جدید، در تمایزهای دوگانه؛ مفاهیم را مواد اولیه‌ای می‌داند که برای خود دارای موجودیت هستند و زبان‌ها به آن‌ها شکل می‌بخشند. این مفاهیم، خود به نواحی مفهومی مختلفی از قبیل ناحیه رنگ، ناحیه قوم و خویشی، ناحیه زمان و غیره تقسیم می‌شوند. وقتی یک ناحیه مفهومی طی فرایند «واژه بندی مفاهیم زبان» (شکل بندی مفاهیم) شکل و نظم بیابد آن را «حوزه مفهومی» و مجموعه واژه‌هایی را که هر زبان برای اشاره به این حوزه به کار می‌گیرد «حوزه لغوی» می‌نامند. برای مثال طیف رنگ، یک ناحیه مفهومی است. مجموعه لغاتی که هر زبان برای شکل و نظم بخشیدن به این ناحیه مفهومی به کار می‌برد حوزه لغوی رنگ‌های آن نامیده می‌شود. در میان زبان شناسانی که بر این نظریه کار کرده‌اند «تیریر» (trier) زبان شناس آلمانی مهم‌ترین و پرنفوذترین آن‌ها بوده است. وی معتقد بود که حوزه لغوی، حوزه مفهومی را تجزیه و به بخش‌هایی تقسیم می‌کند. ۲۱ از طرف دیگر، نظریه حوزه معنایی در مطالعه ساختار معنایی واژگان یک زبان و تعیین حدود معنایی عناصر لغوی آن بسیار مفید است، زیرا همان‌طور که «ولورک» (wall work) خاطر نشان ساخته است: «هر واژه، بخشی از معنای خود را از وجود سایر واژه‌های هم حوزه خود اخذ می‌کند». ۲۲ و جالب است بدانیم روابط ناسازگاری، چند معنایی و شمول درون نظریه‌ی حوزه معنایی» قرار دارند.

قبلاً گفتیم در قرآن کریم اسامی و کلماتی وجود دارد که بر اولین فرد از نوع ما و همچنین فرزندان‌ش اطلاق می‌شوند و حال می‌گوییم این کلمات در «حوزه لغوی نوعیت ما» قرار دارند و بالتبع دارای «حوزه مفهومی» خاصی هستند که در قرآن کریم مشخص شده است. لذا در اینجا به سراغ قرآن کریم می‌رویم تا براساس این معجزه الهی به درکی درست‌تر از این حوزه‌ها دست پیدا کنیم یعنی در واقع به بخش دوم؛ یا «معانی جدید» آن‌ها برسیم.

بخش اول: «آدم (و حواء)»

همان‌طور که گفته شد در قرآن مجید ۱۷ بار لفظ آدم و ۷ بار لفظ بنی آدم و فقط یک بار

لفظ ذُرِّيَّةِ آدَم آمده است. لفظ آدَم در سوره‌های بقره، آل عمران، اعراف، کهف، طه ذکر شده و بر اساس کتاب با ارزش «نظم قرآن» از مرحوم مهندس مهدی بازرگان، آیاتی که در آن‌ها از آدَم (ع) یاد شده است به ترتیب زمانی به شرح زیر هستند:

۱. سال هفتم بعثت: سوره طه آیات ۱۱۵ تا ۱۱۷ و ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲. سال هشتم بعثت: سوره اسراء آیه ۶۱ و شاید تا آیه ۶۴.

۳. سال دوازدهم بعثت: سوره کهف، آیه ۵۰.

۴. سال اول هجرت: سوره بقره آیات ۳۱ و ۳۳-۳۵ و ۳۷.

۵. سال دوم و سوم هجرت: سوره آل عمران آیات ۳۳ و ۵۹.

۶. سال سوم و چهارم هجرت: سوره اعراف، آیات ۱۱ و ۱۹.

ناگفته نماند در آیه ۱۳۳ سوره مبارکه انعام این مسئله مهم مطرح شده است که آدَم و بالتبع او، حوا و ما از قومی دیگر بوجود آمده‌ایم آنجا که حق تعالی می‌فرماید:
... كَمَا أَنْشَأَكُم مِّن ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخِرِينَ.

از این رو، با ظهور پدر ما، آدَم، که اولین آدَم، اولین بشر و اولین انسان است؛ انسان هم به مرحله تاریخی قدم گذاشت (سوره دهر آیه اول) و نوع آدَم نیز به تاریخ زمین وارد شد. همچنین آیاتی که از بنی آدَم (هابیل و قابیل) در آن‌ها یاد شده به ترتیب زمان نزول عبارتند از:

۱. سال دوم هجرت: سوره مائده آیه ۲۷.

۲. سال چهارم هجرت: سوره اعراف آیه ۱۷۲.

در کنار آیات بالا، به آیاتی برمی‌خوریم که از بنی آدَم، اسم عام «زن و مرد» فهمیده می‌شود که به ترتیب تاریخی عبارتند از:

۱. سال پنجم بعثت: سوره یس آیه ۶۰.

۲. سال دوم هجرت: سوره اسراء آیه ۷.

۳. سال سوم و چهارم هجرت: سوره اعراف آیات ۲۶ و ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۱۷۲.

از طرف دیگر، برای نامیدن فرزندان آدَم (ع) در قرآن مجید علاوه بر لفظ «بنی» (فرزندان مذکر و مؤنث فرد) از لفظ ذُرِّيَّة (فرزندانی که امید داشتن فرزند از آن‌ها می‌رود و فرزندزادگان فرد=نسل و دودمان) با توجه به آیه ۵۰ سوره کهف، آیه ۱۳۳ سوره انعام، آیه ۱۱۳ سوره صافات و آیه ۳۶ سوره آل عمران نیز استفاده شده است که تنها مورد آن - ذُرِّيَّةِ آدَم - در آیه ۵۸

سوره مریم قرار دارد که در سال هفتم بعثت نازل شده است .

از این سلسله آیات می توان نتیجه گرفت که : خداوند در ابتدا و انتهای هشدار دادن به ما ، با نقل خطاب هایش به فرزندان آدم (ع) ما را مورد خطاب قرار داده و از لفظ بنی آدم استفاده کرده است و در میان این دو هشدار ، داستان پدرمان آدم (ع) و همچنین داستان فرزندانش هابیل و قابیل را در برخورد با شیطان و اوامر الهی ، طی ۱۳ سال می آورد .

در داستان آدم نکته مهم دیگری وجود دارد و آن ، حضور «حوا» زن حضرت آدم (ع) و مادر ماست . می دانیم که حوا از جنس و بر اساس الگوی وجودی آدم ساخته شده است (نساء ۱/۴ ، اعراف ، ۱۸۹/۷ ، زمر ، ۶/۳۹) و برای آرامش او (اعراف / ۱۸۹) و همراهی و همگامی با او (بقره ، ۳۵/۲ ، اعراف / ۱۹) در تولید مثل (حجرات ، ۱۳/۴۹) و در پذیرش و انجام دستورات الهی (بقره / ۳۵ ، اعراف / ۱۹ و ۲۲) و دوری از دشمن مشرکشان ، ابلیس ، (طه ، ۱۱۷/۲۰) که متأسفانه در نتیجه نافرمانی به همراه آدم (اعراف / ۲۰ و ۲۲ ، بقره / ۳۶) به کیفری مشترک گرفتار می شود (بقره / ۳۵ ، ۳۶ و ۳۸ ، اعراف / ۱۹ و ۲۲ ، طه / ۲۰ / ۱۲۳) که پس از آن به همراه آدم (ع) توبه می کند و این توبه پذیرفته می شود . (اعراف / ۲۳) از طرف دیگر باید به روش قرآن کریم در بیان قصه توجه کنیم که در مورد «حوا» از دو روش تابعیت و عمومیت ، توأمان بهره برده است تا نشان دهد هر زن دیگری اگر شوهرش همچون آدم در موقعیت آزمایش و ابتلا قرار داشته باشد ممکن است چگونه رفتار کند و اگر از آزمایش سربلند بیرون نیاید ممکن است دچار چه کیفری شود! ۲۳

پس تا اینجا می توان نتیجه گرفت که لفظ آدم ، بنی آدم و ذریه آدم به معانی ذیل هستند :

آدم (اسم خاص)

۱ . نام نخستین فرد از نوع آدمی که در اصل از خاک آفریده شده ولی نه به یک باره ، بلکه از گونه ای (قومی) که قبل از آن بر روی زمین زندگی می کرده انتخاب شده تا بعد از دریافت مواهب الهی (حواس پنجگانه ، روح ، عقل ، فطرت ، بیان و وحی) به همراه زنش در بهشتشان زندگی کنند (آدم قبل از هبوط) .

۲ . این فرد (نوع) دارای امتیازات ویژه ای از جمله قدرت بیان و نوشتن ، روح و فطرت ، عقل و قوه ابتکار و... است .

۳ . اولین کسی است که عهد بست و عهدش را فراموش کرد (طه ، ۱۱۵/۲۰) و به همراه

زنش توبه کرد و بخشوده شد. (اعراف، ۲۳/۷، طه، ۱۲۲/۲۰) و با دریافت وحی و مرتبه عصمت اجازه یافت تا عمل تولید مثل و تربیت اولیه این نوع را بر عهده بگیرد.

۴. نام نخستین برگزیده و پیامبر الهی پس از هبوط بر روی زمین (آدم) (ع) = آدمی با عصمت و قابلیت دریافت وحی).

نکته: چهار مورد بالا تعریف کاملی را از آدم بدست نمی دهند.

بنی آدم (اسم خاص): هابیل و قابیل دو فرزند ذکور آدم و نیز دو دختر آن حضرت (مائده، ۵/۲۷ - ۳۱)

بنی آدم (اسم عام): «ما» فرزندان به فاصله از آدم (ع) (یس، ۳۶/۶۰، اعراف/۲۶ و ۲۷) ذریه آدم (اسم عام): نسلی که از فرزندان آدم (ع) یعنی از هابیل و قابیل و دختران آدم (ع) بوجود آمدند و ما بالتبع جزو آنها هستیم. (اعراف/۱۷۲)

حائز از منظر حوزه معنایی به سلسله زیر دست می یابیم:

الف - حوزه مفهومی:

ب - حوزه لغوی:



در لفظ «بنی آدم» حالت چند معنایی به وضوح دیده می شود ولی بین لفظ «بنی آدم» در حالت گسترش معنایی، و «ذریه آدم» رابطه ناسازگاری وجود ندارد.

بین لفظ «آدم (ع)» و الفاظ «بنی آدم» و «ذریه آدم» رابطه ناسازگاری وجود دارد، لذا نمی توان به جای مثلاً هابیل، لفظ آدم (ع) را قرار داد و بالعکس! بلکه باید گفت: هابیل فردی از نوع آدم یا فرزندی از فرزندان آدم (ع) بود ولی در عین حال رابطه شمول وجود دارد و بدین طریق که همه فرزندان آدم (ع)؛ آدم (اسم عام) (بدون عصمت دریافت وحی) محسوب می شوند که البته قرآن کریم بدین جنبه نپرداخته است و این بدان جهت بوده که همه فرزندان

آدم (ع) را آدم (اسم عام) اعلام نکرده است تا زمینه اشتباه در شناخت آدم حقیقی - انسان کامل - آدم (ع) ایجاد نشود! و همان طور که بعداً خواهیم دید بیش تر با لفظ «انسان» و مشتقات آن بدین جنبه از وجود ما پرداخته است یعنی انسان زیر مجموعه ای از حوزه مفهومی - لغوی آدم (اسم عام و خاص) است!

نکته قابل ذکر در اینجا، این است که خداوند داستان آدم (ع) را با سؤالی از ما فرزندان او آغاز می کند (آیات نازل شده در سال پنجم بعثت) و دو سال بعد، از داستان نسبتاً مفصل خلقت آدم و حوا و آزمایش آن ها یاد می کند که این آغاز نقل داستان آدم (ع) است. خداوند بار دیگر، در سال اول هجری از ابتدا داستان را باز می گوید و این نقل داستان تا سال چهارم هجری ادامه دارد و مهم ترین مباحث آن دشمنی شیطان با ما، و عبادت خداوند تنها راه نجات ما از گمراهی، عنوان می شوند و این در کنار هشدار و توصیه خداوند به عبادتش قرار می گیرد و بدین ترتیب داستان آدم (ع) به پایان می رسد.

بخش دوم: «بَشَر»

این کلمه به معنای «جسم و گوشت» بوده و از زبان های فارسی به قرآن مجید راه یافته است. در قرآن کریم لفظ «بَشَر» ۱۶ بار، لفظ «بَشَرًا» ۱۰ بار و لفظ «بَشَر، بَشَر» ۱۰ بار و تنها یک بار «بَشَرین» ذکر شده است که از این ۳۷ مورد، ۳۲ مورد در مکه و تنها ۵ مورد در مدینه نازل شده است و این درصد بالای آشنایی مسلمانان اولیه (مهاجرین) را با داستان خلقت خود و مفهوم «بشر» می رساند.

آیات مربوط به بشر به ترتیب تاریخی، و به شرح زیر نازل شده است:

۱. سال دوم بعثت: سوره مدثر آیات ۲۵ و ۲۹.
۲. سال سوم و چهارم بعثت: سوره شعرا آیات ۱۵۴ و ۱۸۶.
۳. سال چهارم بعثت: سوره ص آیه ۷۱، سوره قمر آیه ۲۴.
۴. سال چهارم و پنجم بعثت: سوره حجر آیات ۲۸ و ۳۳.
۵. سال پنجم بعثت: سوره مؤمنون آیات ۲۴، ۳۳، ۳۴ و ۴۷، سوره فصلت آیه ۶.
۶. سال ششم بعثت: سوره مریم آیات ۱۷، ۲۰ و ۲۶، سوره انبیاء آیات ۳ و ۳۴، سوره روم آیه ۲۰.
۷. سال ششم و هفتم بعثت: سوره فرقان آیه ۵۴.

۸. سال هفتم بعثت: سوره نحل آیه ۱۰۳، سوره مدثر آیات ۳۱ و ۳۶، سوره کهف آیه ۱۰.
 ۹. سال هشتم و نهم بعثت: سوره تغابن آیه ۶۰.
 ۱۰. سال نهم بعثت: سوره اسراء آیات ۹۳ و ۹۴، سوره هود آیه ۲۷.
 ۱۱. سال یازدهم بعثت: سوره یوسف آیه ۳۱.
 ۱۲. سال دوازدهم و سیزدهم بعثت: سوره ابراهیم آیات ۱۰ و ۱۱.
 ۱۳. سال سیزدهم بعثت: سوره شوری آیه ۵۱.
 ۱۴. سال دوم و سوم هجرت: سوره آل عمران آیات ۴۷ و ۷۹.
 ۱۵. سال پنجم هجرت، سوره یس آیه ۱۵.
 ۱۶. سال ششم هجرت: سوره انعام آیه ۹۱.
 ۱۷. سال دهم هجرت: سوره مائده آیه ۱۸.
- از این سلسله آیات به نکاتی پی می‌بریم:

۱. خداوند اولین آیات این بخش را در مقابله با کفار قریش که معترض به «بشر بودن» پیامبر اکرم (ص) بوده‌اند، نازل و سخن آنان را نقل کرده و با لحنی ویژه آنها را از سوختن در آتش جهنم ترسانده است. (مدثر، ۲۹/۴۷)

و در آخرین آیه، خداوند در جواب یهود و نصاری که در مدینه حضور داشتند و خود را دارای امتیاز «فرزند خدا بودن» می‌دانستند از زبان رسول (ص) آنان را بشر خوانده است. (مائده، ۱۸/۵)

۲. در قرآن مجید ابتدا داستان اقوام گذشته عنوان شده ولی از سال هفتم بعثت مسائل مربوط به رسول اکرم (ص) عنوان شده است.

۳. داستان بشر از سال چهارم تا هفتم بعثت نقل شده است (موارد ۳ تا ۸) و جالب اینجاست که از سال هفتم بعثت لفظ آدم در داستان خلقت مطرح شده است. (بخش اول مقاله)

۴. این آیات به چند دسته تفسیم می‌شوند:

الف - داستان اقوام گذشته: قوم ثمود (۲ مورد) قوم شعیب (۱ مورد) قوم نوح و آیندگان قومش (۳ مورد) قوم موسی (۱ مورد) قوم مریم (۲ مورد) قوم یوسف (۱ مورد) داستان سه رسولی که در آیه ۱۵ سوره یس ذکرشان آمده است (۱ مورد).

در این بخش، همیشه کفار و معاندان پیامبران الهی، آنان را با عنوان «بشر» خوانده‌اند که نمی‌توان انتظار هادی بودن را از پیامبران داشت! و در جواب، رسل پیشین اعلام می‌کردند: آری، بشر هستیم ولی با امتیاز دریافت وحی!

نکته: داستان مریم، و یوسف را بعداً مرور خواهیم کرد.

ب- داستان قوم رسول اکرم (ص): در قرآن کریم در ۱۱ مورد کفار قریش، پیامبر (ص) را «بشر» خوانده‌اند و حضرت نیز همان جواب رسل پیشین را باز می‌گوید.

از اینجا متوجه می‌شویم کفار و دشمنان رسل الهی هنگامی که می‌خواستند آنان را کوچک و معمولی جلوه دهند لفظ «بشر» را به کار می‌بردند.

ج- داستان خلقت: در قرآن ۴ مورد به چشم می‌خورد که در آنها از آفرینش «بشر» از «طین، صلصال من حماء مسنون، و ماء» یاد شده است.

خداوند در آیات ۲۸ تا ۳۵ سوره حجر که در سال‌های چهارم و پنجم بعثت نازل شده است، می‌فرماید: «و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید. (۲۸) پس وقتی آن را درست کردم از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید. (۲۹) پس فرشتگان همگی یکسر سجده کردند، (۳۰) جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. (۳۱) فرمود: «ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی؟» (۳۲) گفت: «من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، آفریده‌ای، سجده کنم.» (۳۳) فرمود: «از این [مقام] بیرون شو که تو رانده شده‌ای. (۳۴) و تا روز جزا بر تو لعنت باشد.» (۳۵) ۲۴

اگر توجه کنیم در آیه ۲۹ سوره حجر، خداوند به «خلق جدیدش» نامی نمی‌دهد ولی به عنوان نمونه در آیه ۱۱۶ سوره طه که حدوداً سه سال بعد و در سال هفتم بعثت نازل شده است، می‌فرماید: «[یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برآدم سجده کنید.» پس، جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند.» ۲۵

پس، نتیجه می‌گیریم که ماهیت بشری جزئی از ماهیت آدمی است یعنی بشر بودن، مقدمه و زیر مجموعه آدم بودن است. در داستان خلقت! این بشری که از ماده ساخته می‌شود وقتی که آموزش داده می‌شود و مواهبی از جمله روح خدایی در آن دمیده می‌شود، تغییر نام

می یابد و «آدم» نامیده می شود؛ ولی شیطان همچنان او را «بشر» می بیند و حتی نامی که خداوند براو می نهد را نیز نمی پذیرد و از طرف دیگر، برای کوچک کردن آدم به بخش نسبتاً کم ارزش وجود او، یعنی «بشر بودن» آدم متوسل می شود، بدین وسیله او را کوچک می شمرد. این امر می رساند که دیدگاه ابلیس و خداوند یکسان نبوده است یعنی ابلیس دیدگاه دیگری داشته و این تحویل کلمه وهویت را نمی بیند و نمی فهمد و یا اینکه خود را به گمراهی و نادانی می زند! نکته: این امر در سخن کفار، بعداً هم دیده می شود یعنی باید اعلام کرد اولین کسی که مسخره کردن و نام نامناسب گذاردن روی دیگران را بوجود آورد، ابلیس بود (شیوه ای در تبلیغ!) حال برای کامل تر شدن معنای «بشر» به داستان حضرت یوسف (ع) و حضرت مریم (ع) می پردازیم:

آیاتی که به داستان مریم (ع) اشاره دارند در سال های ششم بعثت، و دوم و سوم هجرت نازل شده اند. در این داستان، خداوند از زبان مریم در جواب «روح خدا (روحنا)» که به شکل بشری خوش اندام (بشراً سوئیا)^{۲۶} بر او نمایان شده بود و قصد داشت به او پسری پاکیزه ببخشد، می گوید: «چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده ام؟ (لم یمسننی بشر)»^{۲۷} که در اینجا فعل «مسن» در ارتباط با «بشر» به معنی انجام عملی فیزیکی (دست کشیدن، مالش و تماس داشتن، و نزدیکی کردن) آمده است و نیز هنگامی که خداوند به حضرت مریم (ع) دستور به سکوت می دهد، می فرماید: فاما ترین من البشر احدأ (مریم، ۱۹/۲۶) «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی»؛^{۲۸} فعل دیدن در ارتباط با بشر می آید لذا متوجه می شویم «بشر» در ارتباط با بخش فیزیکی «آدم» واقع شده است و به کار می رود. داستان حضرت یوسف (ع) در سال نهم بعثت نازل شده و بخشی از آن از زبان زنان مصر نقل شده است. در آنجا، آنان در حالی که دستان خود را می بریدند، می گفتند: «منزّه است خدا، این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست.»^{۲۹} و این اوج شگفتی آنان از زیبایی و لطافت جسم حضرت یوسف (ع) را می رساند و البته در طول تاریخ و بین اقوام مختلف، اندیشه وجود زیبایی را در خدایان و فرشتگان ادیان آنها می توان یافت، لذا متوجه می شویم لفظ «بشر» در اینجا به معنی شکل ظاهری نسبتاً متعادل و معمولی است که همه افراد نوع آدم دارند و حضرت یوسف (ع) چیزی فراتر از آن را داشته است! پس در انتها، می توان گفت: از کلمه «بشر» در قرآن کریم همواره مفهوم «شکل ظاهری و

فیزیکی آدمی «فهمیده می شود که مخلوق خداوند است (مانده، ۵/۵) و از آب، گل یا گل خشک شده آفریده شده است و در انتهای عمر می میرد (انبیاء، ۳۴/۲۱) و گروه کفر پیشه بشر به سزای اعمال خود می رسند و می سوزند که صدا البته باز هم به جسم باز می گردد (مدثر، ۲۹/۷۴). از طرف دیگر، پیامبران الهی که در بالاترین مرحله تکامل روحی و عقلانی قرار دارند (آدم های تکامل یافته) باز هم «بشر» نامیده می شوند و از اینجا اطمینان می یابیم که «بشر بودن» زیر مجموعه «آدم بودن» است.

حال از منظر حوزه معنایی به سلسله زیر دست می یابیم:

الف - «حوزه مفهومی»: جنس (شکل و بُعد فیزیکی) بشر

ب - «حوزه لغوی»: بشر (اسم عام): موجودی مخلوق که بُعد جسمانی و ظاهری آدمی را در بردارد و بعد از خلق شدن با روح خدایی ممزوج شد تا نام جدیدی بیاید (آدم)؛ همچنین این موجود جانوری از تیره نخستینان، از شاخه پستانداران است که ایستاده راه می رود. این موجود دارای عقل، زبان و قدرت بیان و نامگذاری، و نیز برخوردار از حواس پنجگانه است. این جانور، موجودی دارای مراتب عقلی و روحی است که یکی از مراتب عالی آن مرتبه «آدم» است و عالی ترین مرتبه آن، مرتبه عصمت و دریافت وحی الهی (پیامبری) یا رسیدن به مرتبه حضرت آدم (ع) پس از هبوطش بر روی زمین و پیامبر شدنش است!

رابطة حوزه مفهومی - لغوی «نوع آدم» و «جنس بشر»

الف - حوزه مفهومی: نوع آدم

ب - حوزه لغوی: آدم / فرد یا گروه معین

اسم خاص = پیامبران و معصومین (ع)، آدم پس از هبوط و رسیدن به پیامبری (الرحمن،

۴/۵۵، علق، ۴/۹۶)

اسم عام = بشر (فی ذاته) + هر آنچه به جز عصمت، دریافت وحی الهی و مسائل مرتبط با آن.

نتیجه می گیریم هرگاه به بُعد ظاهری و جسمانی اشاره می کنیم می توان به جای «آدم» از لفظ «بشر» استفاده کرد همان طور که از آیه ۲۶ سوره مریم و از عبارت «من البشر احداً» آن، این را درمی یابیم؛ چون می دانیم که حرف جر «من» در اکثر موارد، اسم بعد از خود را از لحاظ جنس شرح می دهد و معنی این بخش از آیه: «از جنس بشر یکی [هر فردی از جنس بشر] را که بینی به او بگو...» خواهد بود؛ همچنین، هرگاه کفار اقوام گذشته و معاصر با ظهور

اسلام از لفظ «بشر» استفاده می‌کردند از آن، همانند خود و پیامبران را می‌خواستند اختیار کنند آن هم در حدّ طبیعت وجودی خود!
در غیر مورد بالا، نمی‌توان از لفظ «بشر» به جای «آدم» استفاده کرد یعنی ذکر «بشر» دارای محدودیت کاربرد است که در قرآن کریم نیز چنین است خصوصاً نسبت به لفظ «انسان» و مشتقات آن!



شکل (۱)

در نتیجه می‌توان گفت لفظ «بشر» رابطه شمول با «آدم» دارد یعنی آدم و سایر مشتقاتش؛ «بشر» نیز هستند یا به تعبیر دیگر؛ آدم، نوعی بشر تکامل یافته است و بین لفظ «بشر» و «آدم» رابطه ناسازگاری محدودی وجود دارد. و نکته آخر اینکه لفظ «بشر» حوزه معنایی جداگانه‌ای نسبت به حوزه معنایی «آدم» و مشتقات آن ندارد و درون آن قرار گرفته است.

بخش سوم: انسان

این کلمه از زبان‌های قدیمی عرب اخذ شده، اسم جنس و عام است و برای مذکر و مؤنث و جمع و مفرد یکسان به کار می‌رود. در قرآن کریم ۶۵ مورد و در ۶۳ آیه ذکر شده است و اسم‌های جمع و صفت نسبی آن به شرح زیر است:

الناس [مریم یا آدمیان] به تعداد زیاد، اناس [جمعیت و گروه بنی آدم] ۵ مورد، اناسی [جمعیت و گروه بنی آدم] ۱ مورد، انس [اسم جنس جامد (جمع مکسر) که در مجموع، در آن صفات بد انسانی توصیف شده] ۱۸ مورد، انسیاً [کسی که صفت انسانی دارد] ۱ مورد در قرآن آمده است.

آیات مربوط به انسان به ترتیب تاریخی، و به شرح زیر نازل شده است:

۱. سال اول بعثت: سوره طارق آیه ۵، سوره علق آیات ۲ و ۵، سوره عصر آیه ۲.
۲. سال دوم بعثت: سوره سجده آیه ۷ [و نیز ۸ و ۹]، سوره عبس آیات ۱۷ و ۲۴، سوره انشقاق آیه ۶.

۳. سال سوم بعثت: سوره نجم آیه ۳۹، سوره الرحمن آیات ۳ و ۱۴، سوره معارج آیه

۱۹ ، سورة قیامت آیات ۳ ، ۵ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ و ۳۹ ؛ سورة نازعات آیه ۳۵ ، سورة انفطار آیه ۶ ، سورة فجر آیات ۱۵ و ۲۳ ، سورة بلد آیه ۴ ، سورة تین آیه ۴ ، سورة علق آیه ۴ ، سورة زلزال آیه ۳ ، سورة عادیات آیه ۶ .

نکته : در این سه سال ، ۳ آیه از ۴ آیه دارای سجده واجب قرآن کریم ، آن هم در ارتباط با خلقت انسان نازل شده است و این درجه اهمیت خلقت انسان را می‌رساند که حتی در مورد خلقت بشر و حتی آدم نیز یک مورد بدین گونه و با این درجه نازل نشده است .

- ۴ . سال چهارم و پنجم بعثت : سورة حجر آیه ۲۶ .
- ۵ . سال پنجم بعثت : سورة مؤمنون آیه ۱۲ ، سورة دهر آیات ۱ و ۲ ، سورة ق آیه ۱۶ .
- ۶ . سال پنجم و ششم بعثت : سورة زخرف آیه ۱۵ .
- ۷ . سال ششم بعثت : سورة انبیاء آیه ۳۷ ، سورة مریم آیات ۶۶ و ۶۷ .
- ۸ . سال ششم و هفتم بعثت : سورة فرقان آیه ۲۹ .
- ۹ . سال هفتم بعثت ، سورة نحل آیه ۴ .
- ۱۰ . سال هشتم بعثت : سورة اسراء آیات ۱۱ ، ۱۳ ، ۶۷ و ۸۳ .
- ۱۱ . سال نهم بعثت : سورة هود آیه ۹ ، سورة اسراء آیه ۱۰۰ .
- ۱۲ . سال دهم بعثت : سورة حج آیه ۶۶ .
- ۱۳ . سال دهم و یازدهم بعثت : سورة عنکبوت آیه ۸ .
- ۱۴ . سال یازدهم بعثت : سورة یوسف آیه ۵ .
- ۱۵ . سال دوازدهم بعثت : سورة کهف آیه ۵۴ ، سورة لقمان آیه ۱۴ ، سورة نجم آیه ۲۴ .
- ۱۶ . سال دوازدهم و سیزدهم بعثت : سورة ابراهیم آیه ۳۴ .
- ۱۷ . سال سیزدهم بعثت : سورة شوری آیه ۴۸ .
- ۱۸ . سال اول هجرت : سورة زمر آیات ۸ و ۴۹ .
- ۱۹ . سال دوم هجرت : سورة اسراء آیه ۵۳ ، سورة فصلت آیات ۴۹ و ۵۱ (سجده دارد) .
- ۲۰ . سال چهارم هجرت : سورة حشر آیه ۱۶ .
- ۲۱ . سال چهارم و پنجم هجرت : سورة یونس آیه ۱۲ .
- ۲۲ . سال پنجم هجرت : سورة یس آیه ۷۷ .
- ۲۳ . سال ششم هجرت : سورة احزاب آیه ۷۲ .

۲۴. سال هشتم هجرت: سوره نساء، آیه ۲۸، سوره احقاف آیه ۱۵.

از این سلسله آیات به نکات زیر می‌بریم:

۱. آیات مربوط به خلقت «انسان» در سال‌های اول تا هفتم بعثت، و نیز در سال پنجم و هشتم هجرت نازل شده است که «۴ آیه سجده‌دار» قرآن کریم در میان آنها جای دارد و از این ۴ آیه، ۲ آیه مربوط به خلقت انسان، ۲ آیه مربوط به صفات انسانی است.

۲. همان‌طور که ذکر شد داستان خلقت «بشر» از سال چهارم تا هفتم بعثت نقل شده و جالب است بدانیم داستان خلقت «انسان» از سال اول بعثت تا پایان سال هشتم هجرت طی آیات متعددی بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده و داستان «آدم» از سال هفتم بعثت تا سال چهارم هجرت نازل شده است. بدین ترتیب، بیش‌ترین مدت نزول آیات دارای الفاظ «بشر»، «آدم» و «انسان» داشته است و این توجه بسیار زیاد حق تعالی را به این لفظ و آنچه مربوط به آن است، می‌رساند.

۳. خداوند در سیزده سال اول بعثت به خلقت انسان از گل و نطفه، و ذکر صفات آن در آیات قرآن مجید اشاره می‌کند ولی در سال‌های پس از هجرت رسول الله (ص) تنها به خلقت انسان از نطفه و کم‌تر به صفات آن اشاره داشته است.

۴. وقتی خداوند از آفرینش انسان سخن می‌گوید از افعال «خلق خلق»، لقد خلقنا، خلقناه و بدأ خلق یا ثم جعل و ثم سویه» استفاده می‌کند و از طرفی، افعال مشتق از خلق همراه با حرف جرّ «مِن» آمده‌اند.

بر این اساس، متوجه می‌شویم:

این خلق و لغت مربوط به آن، عبارت از ایجاد و تشکیل چیزی است از چیزی دیگر که قبلاً وجود داشته است چنانکه فرماید: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ؛ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. این تصریح شروع شدن خلقت انسان از گل به ما می‌فهماند که در آفرینش مزبور مراحل دیگری هم وجود داشته است و از اینجا آشکار می‌گردد که آفرینش کامل «انسان» بلافاصله از گل و خاک صورت نگرفته است.^{۳۰}

۵. نکته مهم و جالبی که با توجه کردن به آیات ماقبل و ما بعد آیات دارای لفظ «انسان» به دست می‌آید، این است که خداوند اکثراً بعد از این آیات به دسته بندی آدم‌ها (بنی آدم) می‌پردازد، مثلاً در سوره انفطار آنجا که خداوند از «غرور انسان» سخن می‌گوید بلافاصله

از الفاظ «ابرار» و «فجّار» یاد می‌کند و یا در سورهٔ عصر هنگامی که از «زیان کاری انسان» سخن به میان می‌آید بلافاصله خداوند با عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا...» خوبان درگاه خود را از داشتن و کسب کردن این صفت دور می‌دارد و مبری می‌داند! گاه به انسان سفارش می‌شود که از شیطان دوری کند و یا به مادر و پدرش نیکویی کند و بداند که خداوند به او نعمت‌های بی‌شمار می‌دهد ولی او (انسان) موجودی ناسپاس و طغیان‌گر و بخیل و دارای آرزوهای نامحدود و... است که تماماً می‌رساند که انسان جنبهٔ غیر مادی آدمی است که از جنبهٔ بشری آن منشأ گرفته و از آن نیز در خود دارد که البته جنبهٔ انسانی آدم در «افعال آدم» نمود می‌یابد همانند زیان کاری، ناسپاسی، شتاب‌زدگی، غرور، دروغ‌گویی، سرکشی، دچار وسوسهٔ شیطان شدن، ستیزه‌جویی آشکار، روی‌گردانی در نعمت، نومیدی در آسیب دیدن، ناامید شدن به جهت سلب نعمت از او، بخیل بودن، نیکویی نکردن به پدر و مادر، آرزوهای بی‌انتها داشتن و دست نیافتن به آنها، ستم‌پیشگی (ظلم و گمراهی)، طلب خیر کردن همیشگی برای خود، کافر شدن با دعوت شیطان به کفر پیشگی، نادانی انسان، ضعیف بودن در آفرینش!؛ می‌دانیم که همهٔ این صفات نمودهای فعلی دارند!

۶. در ادامهٔ بند پنجم باید آورد: خداوند کسانی که جنبهٔ «انسان طبیعی» آنها کم است با عناوینی چون: مؤمن (و مشتقات آن)، مصلّین، ابرار و شاکر معرفی کرده است.

علامهٔ جعفری «رحمة الله عليه» در کتب و مصاحبه‌هایی که در مبحث انسان‌شناسی اسلامی دارند،^{۳۱} به انواع انسان اشاراتی داشته‌اند و عنوان کرده‌اند این امر پیشینهٔ تاریخی در فلسفهٔ اسلامی، و بین فلاسفه و متکلمین مسلمان داشته و صدر المتألهین سر حلقهٔ آنهاست.

استاد مطهری، انسان‌ها را به سه دستهٔ پاک، پوک و پلید تقسیم می‌کند.^{۳۲} علامه جعفری

این دسته بندی را بازتر کرده‌اند و در جایی انسان را به ۵ دسته تقسیم کرده:

۱. انسان طبیعی (شخصیت طبیعی انسان) که به هیچ اصل و عقیده‌ای پای بند نیست

[و فقط از حیات انسانی و جسم بشری بهره‌مند است].

۲. [انسان با معیار] چه این اعتقادات جنبه الهی داشته باشد یا نداشته باشد.

۳. [انسان با معیار مذهبی].

۴. [انسان مسلمان].

۵. [انسان با تقوا].^{۳۳}

از طرف دیگر، در قرآن کریم به انواع نفس (اماره، لوازمه و مطمئنه) برمی‌خوریم که در واقع بخشی از نمود و ماهیت انسانی آدمی است و این امر به ما می‌فهماند که انسان انواع و یا گونه‌هایی دارد لذا، در این مقاله و برای تفکیک بین مفهوم انسان، آدم و بشر، برای انسان از لفظ «گونه» استفاده می‌کنیم.

پس دانستیم که انسان گونه دارد و این گونه‌ها هر کدام در شرایط و اوضاع ویژه‌ای مصداق و نمود می‌یابند و جالب‌ترین نظر را در این مبحث باز هم صدرالمتألهین ارائه کرده آنجا که می‌گوید: «انسان نوع نیست، انسان انواع است، بلکه هر فرد احیاناً هر روز نوعی است غیر از روز دیگر.»^{۳۴}

این سخن اوج تغییرپذیری انسان را می‌نمایاند همان طوری که در قرآن کریم، انسان را موجودی صاحب «قلب» می‌داند و قلب آن چیزی است که هر لحظه در دگرگونی و گردش است. (انفال، ۸ / ۲۴)

پس می‌توان این گونه نتیجه گرفت: «حقیقت انسان»، معنایی است که قائم به این بدن ظاهری است.^{۳۵} و به این نظر و سخن می‌توان افزود: انسان، اتحادی از روح و جسم است. نه روح، به تنهایی حقیقت انسان است و نه پیکر مادی وی، بلکه حقیقت آدمی [انسان] اتحادی است از روح و جسم، اتحادی که با فرارسیدن مرگ از میان می‌رود.^{۳۶} و در نتیجه باید گفت: [ماهیت انسانی]، در مرتبت و مرحله نازل و ضعیف خود، همواره در اشیاء موجود بوده و با وجود آنها موجود می‌شود و جریان کمال را در نبات و حیوان و انسان طی می‌کند تا به مرتبت تجرد رسیده و باز مراتب کمال را طی می‌کند تا به مرحله عقل بالفعل و مستفاد برسد.^{۳۷}

همین سخن را حضرت امام خمینی (قدس سره) در جایی بیان کرده‌اند، آنجا که می‌فرمایند: اسلام، انسانی می‌سازد عدالت خواه و عدالت پرور، صاحب اخلاق کریمه، صاحب معارف الهیه که وقتی از اینجا رفت، رخت برپست و وارد شد در یک عالم دیگر، به صورت انسان باشد، آدم باشد.^{۳۸}

مرحوم دکتر علی شریعتی، در کتاب «فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات»، که از گلچین سخنان و آثار ایشان تهیه شده؛ می‌گوید:

انسان یک «انتخاب» است، «نبرد و تلاش و شناخت» است، یک «شدن همیشگی»

است. یک «هجرت بی انتها» است، هجرت در خویش، از لجن تا خدا (هجرت آنفس). ۳۹.

این کثرت در عین وحدت، همانی است که فلاسفهٔ مسلمان و باز هم، خصوصاً ملاصدرا بدان اشاره کرده‌اند. آری، انسان در عین اینکه یک مرکب حقیقی است؛ برخلاف مرکبات طبیعی، جمادی و نباتی، که در حال ترکیب؛ اجزاء و عناصر ترکیب کننده، هویت و استقلال خود را از دست می‌دهند و تضاد و تزاحم آنها یکسره تبدیل می‌شود به ملایمت و هماهنگی؛ عناصر متضادی که در خلقت او به کار رفته، هویت خود را بکلی از دست نمی‌دهند، همواره یک کشمکش درونی، او را از این سو به آن سو می‌کشاند، از این رو می‌بینیم ائمهٔ معصومین دعاها و نیایش‌هایی از قبیل دعای کمیل، شعبانیه، سحر و... دارند که در آنها از ربِّ العالمین تقاضا دارند تا آنها را مورد لطف خود قرار دهد و از گناهان به دور دارد؛ و از خطا و اشتباه آنها در گذرد خصوصاً آنجا که معصوم (ع) می‌فرماید: وهب لی رحمة واسعة ابلغ بها خیر الدتیا و الآخرة اللهم انی استغفرک لما قبت الیک منه ثم عدت فیه (دعای سحر).

حال از منظر حوزهٔ معنایی به سلسلهٔ زیر دست می‌یابیم:

الف - «حوزهٔ مفهومی»: گونهٔ انسان

ب - «حوزهٔ لغوی»: انسان: موجودی است که از چیزی دیگر بوجود می‌آید - ابتدای خلقت آن از مادهٔ بشر بوده و بعد، این مخلوق جدید از طریق بنی آدم به ذریهٔ آدم منتقل شده است، و خداوند بدان بسیار اهمیت داده و حتی آن را بالاتر و برتر از نوع آدم دانسته، چون این موجود همانا باطن و نهاد، استعداد کسب خوبی‌ها و بدی‌ها، و انسانیت و عواطف نوع آدم است یعنی انسان جنبهٔ غیر مادی آدمی است که از جنبهٔ بشری آن منشأ گرفته و از آن نیز در خود دارد که البته جنبهٔ انسانی آدم در «افعال آدم» نمود می‌یابد.

این موجود اگر از مراحل و مراتب نازله به واسطهٔ عمل به دستورات الهی (اعمال صالح) صعود نماید دارای القابی می‌شود همچون: مؤمن، ابرار و...!

انسان را از آن جهت «گونه دار» تعریف کرده‌ایم که هر کدام از فرزندان آدم در هر لحظه به واسطهٔ صعود یا نزولش دارای حالات گوناگونی می‌شود این حالات از قلب و نفس منشأ می‌گیرند لذا همیشه مؤمنین و معصومین (ع) از خداوند متعال، خواهان هدایت به صراط مستقیم هستند و هر لحظه از عمر بدون نظارت حق تعالی را بدترین لحظهٔ عمر خود می‌دانند

که منجر به سقوطشان می شود.

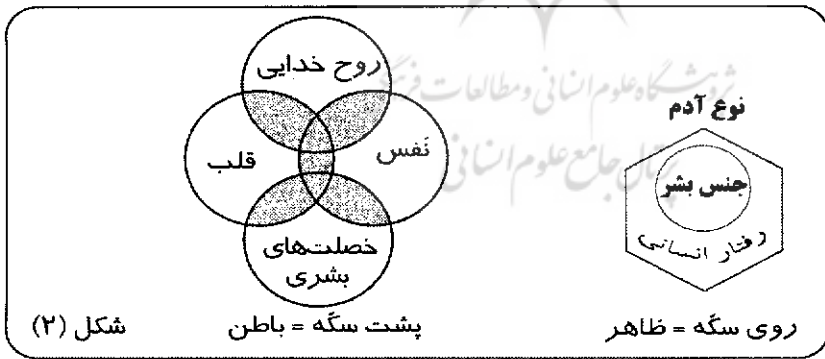
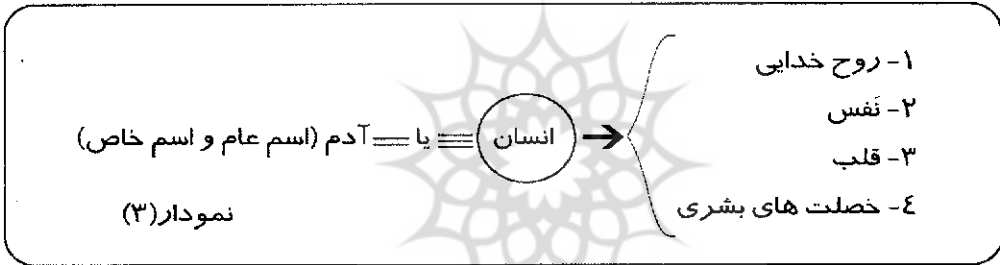
در انتهای این بخش، باید به مطالب بالا افزود: گاهی آدمی دچار آلودگی هایی می شود که در دین موجب پدید آمدن دستوراتی اخلاقی، شرعی و... می شود که می توان آنها را به دو دسته کلی «آلودگی های بشری - نجس شدن بدن، واجب شدن غسل و...» و آلودگی های انسانی - انواع گناهان اخلاقی، و غیر اخلاقی - تقسیم کرد.

رابطه حوزه مفهومی - لغوی «نوع آدم»، «جنس بشر» و «گونه انسان»

الف - «حوزه مفهومی»: نوع آدم

ب - حوزه لغوی

یعنی: آدم، ظاهر انسان است در صورت و فعل (خدایی یا غیر خدایی)!



پس:

یعنی: اغوای آدم؛ تأثیر گذاری بر نفس و قلب انسان، و گردانیدن آنها به سوی غیر خدا و در کنار آن کم رنگ و کم قوت کردن روح خدایی در انسان است!

یعنی: عکس شعر مولوی: «فرشته چو بیرون رود دیو در آید» و صد البته بهتر است بدانیم فرشته و دیو بیرون رفتنی نیستند بلکه جایشان تنگ می شود تا جایی که هیچ گونه آزادی عمل ندارند و گستره اختیار را از دست می دهند چه دیو باشند و چه فرشته و به تعبیر ما: چه

روح خدایی باشد و چه نفس و قلب! از این رو در دعای کمیل، هر بنده آگاهی فریاد بر می آورد که از دست نفسم خسته شده‌ام و «ظلمت نفسی!»
یعنی: قلب و نفس علاوه بر اشتراک ویژه‌شان در ساخت، در عمل نیز به همراه هم موجب صدور فعل از انسان می‌شوند!

همان طور که قبلاً آمد، انسان زیر مجموعه‌ای از حوزه مفهومی - لغوی آدم (اسم عام و خاص) است یعنی هر آدم حتی حضرت آدم (ع) می‌تواند انسان باشد، ولی هر انسانی نمی‌تواند حضرت آدم (ع) - البته پس از پیامبریش - باشد - الا کسانی که همچون آدم (ع) برگزیده و پاک شده باشند! و این معنای خلیفگی آدم (ع) است! - بلکه فقط می‌تواند آدم (اسم عام) باشد چون هر آدم (اسم عام) خصلت‌های انسانی دارد.

و نیز گفتیم که ذکر لفظ «بشر» نسبت به لفظ «انسان» دارای محدودیت است و این بدان دلیل است که انسان، موجودی است که از بشر ساخته شده - ولی بشر نیست! - و البته ترکیبات آن به تنهایی از ماده بشر نیست بلکه روح الهی نیز در آن دمیده شده است لذا بشر زیر مجموعه و زمینه ساخت «انسان» است.

در انتهای بخش سوم، و به عنوان خلاصه و نتیجه گیری می‌گوییم:

۱. آدم دارای گونه‌های انسانی متعددی است که در صورت پیامبر شدن فرد انسانی، گونه‌های آن را با عنوان «انسان متقی و صالح، برگزیده و مخلص» می‌شناسیم، که خود گونه‌هایی دارد (بقره، ۲/ ۲۵۳)؛ و گونه‌های مادون این رتبه، گونه‌هایی در معرض خطر هستند که هر لحظه ممکن است به گونه‌های پست‌تر و یا بسیار پست‌تر، یا گونه‌هایی بالاتر - تا قبل از مرحله عصمت و پیامبری - تغییر هویت دهند.
۲. بشر، زمینه مادی ساخت گونه‌های مختلف انسان را فراهم می‌آورد.

جمع بندی

در انتهای مقاله، و به عنوان جمع بندی مطالب یاد شده می‌توان گفت:

۱. هر گاه از لفظ «انسان» در قرآن یاد شود همان جنبه غیر مادی آدمی که با واسطه قرار دادن بشریت آدم خلق شده و دست به کار (اجرای تکلیف و عمل به امانت الهی یعنی) صدور افعال و افکار می‌شود (مانند نمود فاعلیت، اختیار، آگاهی و... آدم)، مورد نظر است

که متأسفانه چون در حالت ابتدایی و غیر تربیت شده اش بیشترین صدور افعال و افکار غیر الهی را داراست خداوند از آن بد می گوید تا ما بدانیم این انسان نیاز به تربیت، حرکت و شدن دارد و الا در خود ساکن شدن انسان همان به مرحله فساد رسیدن خواهد بود. اما آیا هیچ انسانی (آدمی) در دنیا وجود دارد که در حالت سکون باشد؟

جواب این سؤال با در نظر گرفتن «قلب» در کنار و همراه بخش دیگر انسان یعنی «نفس» - البته در جهت غیر خدایی - منفی است. و با در نظر گرفتن وجود «روح الهی» که بسیاری از افعال، افکار و صفات نیکوی انسانی از آن صادر می شود و ظاهر می شود نیز جواب منفی است. نکته: نمونه عینی مطالب بالا را می توان در آیات ۷۰ تا ۷۳ سوره مبارکه احزاب یافت، یعنی

در وجود انسان، در هیچ لحظه ای این سه عامل (نفس، قلب و روح الهی) از حرکت نمی ایستند و این امر دقیقاً آن چیزی است که مسلمانان را مجبور می کند تا «سوره حمد» را جزء اصلی نماز بدانند و بگویند نماز بدون حمد، نماز نیست! چون در این سوره مهم ترین عبارتی که از زبان انسان (آدم) در خطاب به رب العالمین، با عنوان تقاضایی خاضعانه مطرح می شود عبارت اهدنا الصراط المستقیم است! در هر لحظه و در هر روز و ساعت و مکان...!

۲. آدم؛ موجودی است که از بشر آغاز شده و به همراهی روح الهی و موهبت های الهی دیگر، حیات تازه ای (خلق جدیدی) یافته است و در کنار آن، «وجود انسانی» او آرام آرام ساخته می شد تا هنگامی که خداوند او را صاحب علم و بیان و دیگر امکانات وجود آدمی کرد؛ و او، این «آدم - انسان»؛ در عرصه مواجهه با فرشتگان افاضه علم کرد با زبان! ولی چون هنوز خود را تربیت نکرده و از علمش استفاده و یا درست استفاده نکرده بود به دام شیطان افتاد و این آغاز تربیت «آدم

- انسان» بود و باید دانست که تعلیم غیر از تربیت است و از تعلیم می توان زمینه ای برای تربیت ساخت - البته باز هم نه همیشه! - لذا آدم به زندگی این جهانی موصوف شد تا با آشنایی با ظرفیت های وجودی خود و استفاده درست از آنها خود را تربیت کند و آماده حضور در محضر باشکوه الهی گردد! پس هر گاه بخواهیم انسان کاملی (به لفظ گذشتگان) داشته باشیم باید روی تربیت او سرمایه گذاری کنیم و نه روی عالم کردن او! چون شیطان هم عالم بود، ولی اهل تربیت و تنبه نه!

۳. «بشر»؛ زمینه ای بود تا خداوند برای موجود مخلوق خود، جسمی مادی فراهم آورد! جسمی که مطابق باشد با نیازها و امکاناتی که در آینده بدانها محتاج می شد لذا گل را انتخاب کرد نه آتش را، و نه جنس لطیف فرشتگان را؛ و با او این بشرها را آفرید تا روزی فرا رسد که

بشری این ارزش و اعتبار را یافت که پذیرای روح الهی و موهبت‌های دیگر گردد، و گردید و آدم بر روی زمین ظاهر شد!

۱. قرآن باب معرفت الله/ ۲۵، انتشارات پیام آزادی، تهران ۱۳۷۰. ۲۲. همان/ ۳۶.
۲. فرهنگنامه قرآنی، ۱/ ۲۷۸، زیر نظر دکتر محمد جعفر یاحقی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۲.
۳. همان/ ۳۴۴.
۴. ابوالحسن نجفی، غلط ننویسیم/ ۳-۴، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۰.
۵. دکتر مهشید مشیری، فرهنگ فارسی (الفبایی، قیاسی)، نشر پیکان، تهران ۱۳۸۰.
۶. دکتر علی اصغر حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غربی، ۲/ ۲۵-۴۰، اساطیر، تهران ۱۳۷۱.
۷. آرتور جفری، واژه‌های دخیل در قرآن مجید/ ۱۰۶-۱۰۷، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، توس، تهران ۱۳۷۲.
۸. همان/ ۱۴۱-۱۴۲.
۹. همان/ ۳۷ (یادداشت‌های مترجم).
۱۰. دکتر سید ضیاء الدین، انسان در قرآن کریم/ سجادی، بنیاد قرآن، تهران ۱۳۶۰.
۱۱. دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ هزارش‌های پهلوی/ ۷۴، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶.
۱۲. واژه‌های دخیل در قرآن مجید/ ۱۷ (یادداشت‌های مترجم).
۱۳. همان/ ۲۹۰-۲۹۱.
۱۴. محمد حسن جعفری سهامیه، جزوه درسی آشنایی با زبان شناسی با عنوان مطالعه علمی زبان/ ۱۰۹، دانشگاه تهران؛ و نیز رجوع کنید به: فرانکر. پالمز، نگاهی تازه به معنی شناسی/ ۱۰۷، ترجمه کورش صفوی، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۶.
۱۵. نگاهی به معنی شناسی/ ۵۹ و ۶۲ و ۷۳ و ۱۷۵ و خصوصاً ۱۷۷.
۱۶. آشنایی با زبان شناسی/ ۱۰۷-۱۱۳.
۱۷. همان/ ۱۰۸.
۱۸. همان/ ۱۱۱.
۱۹. همان/ ۱۱۲.
۲۰. همان/ ۱۱۰.
۲۱. دکتر کاظم لطفی پور ساعدی، در آمدی به اصول و روش ترجمه/ ۳۴-۳۵، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱.
۲۲. همان/ ۳۶.
۲۳. محمد مهدی رضایی، مقاله «شخصیت شناسی زنان در قصه‌های قرآن»، مجله بیئات ۲۱، بهار ۷۸، ص ۷۲-۸۵.
۲۴. قرآن مجید با ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند/ ۲۶۳-۲۶۴.
۲۵. همان/ ۳۲۰.
۲۶. همان/ ۳۰۶.
۲۷. همان/ ۵۶ و ۳۰۶.
۲۸. همان/ ۳۰۷.
۲۹. همان/ ۲۳۹.
۳۰. محمد باقر محقق، دائرة الفرائد در فرهنگ قرآن، ۲/ ۹۹۱، انتشارات بعثت، تهران.
۳۱. استاد محمد تقی جعفری، انسان در افق قرآن، به ضمیمه سه سخنرانی دیگر، انتشارات قائم، اصفهان و نیز تکاپوی اندیشه‌ها/ ۱۸۷-۱۹۲، تدوین علی رافعی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۳.
۳۲. محمد علی علی‌پور، انسان شناسی اسلامی در آثار شهید مطهری/ ۲۶، دانشگاه بین المللی امام خمینی، تهران ۱۳۷۲.
۳۳. انسان در افق قرآن/ ۱۸۷-۱۹۲.
۳۴. استاد مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، کتاب انسان در قرآن/ ۲۹۵، صدرا.
۳۵. دکتر جمیل صلیبا، فرهنگ فلسفی/ ۱۷۱، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۶.
۳۶. دایرة المعارف تشیع، ۲/ ۵۴۹، بنیاد خیریه و فرهنگی شط، تهران ۱۳۷۲.
۳۷. اسفار اربعه ج ۴، به نقل از مصطلحات فلسفی صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)/ ۳۳، ۳۴، ۱۸۳، سید جعفر سجادی، نهضت زنان مسلمان، تهران ۱۳۶۰.
۳۸. صحیفه امام، ۱/ ۲۳۸ و ۲۳۹، وزارت ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۱.
۳۹. فرهنگ مفاهیم و اصطلاحات دکتر علی شریعتی/ ۷۵، انتشارات قلم، تهران ۱۳۷۱، به نقل از مجموعه آثار، ش ۱۶، ص ۴۷.